

# درآمدی بر تاریخ نگاری اقتصادی

دکتر سید ابوالفضل رضوی  
استادیار گروه تاریخ دانشگاه لرستان

## چکیده

آنگاه که تاریخ نگاری اقتصادی در حوزه مطالعات تاریخی مفهوم پیدا کند و حدود و ثغور منطقی بحث تحدید شود، شناخت و تحلیل بخشی از کنش های جمعی انسان هاست که در راستای تأمین معیشت آنها در اعصار گذشته صورت گرفته است. چنین مفهومی هنگامی موضوعیت می یابد که با رویکرد میان رشته ای به تاریخ پرداخته شود و در راستای فهم ساختاری جامعه در ادوار گذشته، وجه اقتصادی کنش انسان ها مورد مطالعه قرار گیرد. مورخین هنگامی که تاریخ را در وجه ساختاری آن که همانا با حکمت در مفهوم عملی آن برابری می کند و سه وجه سیاست مدن، اخلاق و تدبیر منزل و یا همانا اقتصاد را در بر می گیرد در نظر داشته باشند، از گذشته های دور به وجه اقتصادی حیات انسانی توجه داشته اما عنوان مستقلى که بتوان آن را تاریخ نگاری اقتصادی نام نهاد برای کار خود به کار نبرده اند. به کار بردن چنین مفهومی حتی در شرایط کنونی گفتمان علمی حاکم بر محافل تاریخی نیز جای تأمل دارد، اما با در نظر داشتن تلاش آن دسته از مورخینی که از دوران گذشته اهتمام ویژه ای به

---

تاریخ دریافت: ۸۸/۸/۱۶

تاریخ پذیرش: ۸۸/۱۱/۲۵

E-mail: Razavi\_edu@yahoo.com

وجه اقتصادی حیات انسان داشته اند و مهمتر رویکرد فیلسوف مورخانی که از سده ۱۸م به بعد نوعی درک ساختاری را از گذشته انسان مورد ملاحظه قرار داده اند می توان چنین مفهومی را با تسامح به کار برد و در جهت هرچه بیشتر تخصصی و دقیق تر شدن مطالعات تاریخی از آن استفاده نمود. در همین جهت مقاله حاضر در پی آن است که با بررسی سیر تحول مطالعات تاریخی که رویکرد اقتصادی به موضوع داشته و زمینه های تکوین چنین رهیافتی را فراهم کرده اند، به تاریخ نگاری اقتصادی و سهم آن در ارتقای سطوح کیفی و معرفتی دانش تاریخ بپردازد.

**واژگان کلیدی:** تاریخ، علم تاریخ، تاریخ نگاری، تاریخ نگاری اقتصادی، کنش اجتماعی.

#### مقدمه

تاریخ نگاری اقتصادی را می توان سنجی تاریخ نگاری دانست که بررسی بخشی از کنش های انسانی را که در راستای تأمین معیشت او صورت گرفته است مورد مطالعه قرار می دهد. نظر به سهم ملموس تر اقتصاد در زندگی انسان و برجستگی بیشتر کنش های اقتصادی انسان ها، این بخش از حیات جمعی انسان، برجسته تر بوده و لذا طبیعی است که مورد اهتمام بیشتر مورخین قرار گیرد. شاید به کارگیری مفهوم تاریخ نگاری اقتصادی به عنوان یک رشته و یا گرایش مستقل در مطالعات تاریخی چندان متداول نباشد و یا ماهیتاً وجود چنین مفهومی تا حدودی دور از ذهن بنماید اما دقت در عملکرد اندیشمندان بزرگی که می توان از آنها به عنوان فیلسوف مورخان قرون جدید یاد کرد و از عصر روشنگری (قرن ۱۸م.) به بعد دستاوردهایی با این رویکرد داشته اند و مهم تر توجه به این که بخش مهمی از ساختار زندگی اجتماعی انسان در گذشته، وجه اقتصادی آن بوده و وظیفه امروز مورخین شناخت و تحلیل جنبه های مختلف این وجه از زندگی است، تاریخ نگاری اقتصادی نیز می تواند به عنوان یک رویکرد روش شناسانه مورد توجه محققین عرصه تاریخ قرار گیرد و افق جدیدی را در مطالعات مربوط به این دانش بازگشاید. از قرن هیجدهم بتدریج تلاش هایی در راستای تحدید مفهومی تاریخ و مطالعه انتقادی و آگاهانه آن صورت گرفته که با فراز و فرودهایی که هم از منظر سلبی و هم ایجابی

قابل تأمل است - تداوم یافته و با تخصصی شدن حوزه های مختلف علوم انسانی از یک طرف و طرح ضرورت درک بین رشته ای در تاریخ از طرف دیگر، سطح دانش تاریخ را ارتقا داده است. در پرتو چنین فرایندی نگرش های مختلفی در راستای مطالعه جامع، گسترده، دقیق و جزئی تر در تاریخ مورد توجه مورخین واقع شده که از جمله ی آنها، پرداختن به وجه اقتصادی حیات انسان هاست. اگر این پردازش مورخین را با عنوان «تاریخ نگاری اقتصادی» لحاظ کنیم، این مقاله در پی آن است که سیر تحول مطالعات تاریخی را که رویکرد اقتصادی در مطالعه گذشته داشته اند بررسی کند. هدف از پرداختن به چنین مقوله ای طرح مسأله ی ضرورت پرداختن به تاریخ نگاری اقتصادی در جهت جامعیت و عمق بخشیدن به مطالعات تاریخی است و پاسخگویی به این سؤال مهم را جستجو می کند که: تاریخ نگاری اقتصادی در رشد معرفت تاریخی و سطح کیفی دانش تاریخ چه نقشی دارد؟ طبیعی است که در این جهت چستی و ماهیت تاریخ نگاری اقتصادی؛ چگونگی اهتمام بدان و اهمیت پرداختن به آن در ترویج مطالعات بین رشته ای در تاریخ نیز مورد توجه قرار می گیرد.

### مفهوم تاریخ نگاری اقتصادی

کنش جمعی آدمیان در ادوار گذشته به عنوان تاریخ، وجوه مختلفی دارد که یکی از مهم ترین و تأثیرگذارترین این وجوه، وجه اقتصادی آن است. در این معنا، اگر علم تاریخ را علم شناخت و تحلیل کنش های جمعی در پرتو بینش و نگرش مورخ تعریف کنیم و البته ساز و کار پیدایش آن را از منظر گفتمانی که در پرتو آن افق های حال و ماضی در هم می پیوندد به تفسیر بنشینیم؛ «تاریخ نگاری اقتصادی»<sup>۱</sup>، شناخت و تحلیل بخشی از کنش های جمعی انسان هاست که در راستای تأمین معیشت ایشان صورت گرفته است (در خصوص چگونگی تکوین و تحول فهم از جمله فهم تاریخی، ر.ک: کار، ۱۳۷۸: ۵۹-۳۲؛ فی، ۱۳۸۳: ۲۱۷-۲۱۶؛ واعظی،

<sup>۱</sup> - Economic historiography

۱۳۸۶: ۲۲۷، ۲۳۱، ۲۶۷-۲۶۵، ۲۴۵-۲۴۴). چنین تعبیری به مثابه ساده‌ترین تعریف در خصوص تاریخ‌نگاری اقتصادی تنها در یک مفهوم تاریخ‌نگارانه معنا پیدا می‌کند. چرا که حیات اجتماعی انسان‌ها در هر عصری کلیت پیچیده و در هم تنیده‌ای است که وجوه مختلف ساختاری آن همزمان و در ارتباط با یکدیگر معنا دارد و کنش‌های فردی و جمعی انسان‌ها نیز چه آگاهانه و چه غیر آگاهانه به صورت آرام و در همین بستر ساختاری محقق می‌شوند. در این جهت جدا کردن مطلق کنش‌های سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی انسان‌ها و شناخت مستقل هر یک از این وجوه امکان‌ناپذیر است و در صورت امکان به برداشت‌هایی سطحی و یک‌سویه می‌انجامد. با این حال هنگامی که مورخین در جهت شناخت بهتر این اجزا و البته با نگاهی جامع و نگرشی ساختاری، به سراغ گذشته می‌روند (و بسته به این که جامعه عصر آنها شناخت چه وجهی از گذشته را طلب می‌کند) به مطالعه تخصصی این اجزا می‌پردازند، مشکل مطلق‌انگاری مطرح نمی‌شود. در این معنا، مورخ ضمن شناخت کلیت گذشته وجه خاصی از آن را که گفتمان حاکم بر عصر او، مطالعه آن را ضرورت بخشیده است مورد شناخت و تحلیل قرار می‌دهد. معمول شدن چنین رویکردی در مطالعات تاریخی محصول تحولات دوران جدید است که در پی متحول شدن جهان بینی انسان عصر جدید، نگاه تاریخی و نگرش علمی او نسبت به جامعه و تاریخ نیز دگرگون شده و از «تاریخ‌نگاری سنتی» فاصله گرفته است. هرچند که تأثیرگذاری تحولات اعصار جدید در حوزه علم تاریخ و تاریخ‌نگاری با تأنی بیشتری محقق شد اما از قرن ۱۸ م. نگرش متفاوت و تعیین‌کننده تری را در این حوزه به وجود آورد که ضمن تلاش در جهت تحدید مفهومی تاریخ، مطالعه جامع، انتقادی و آگاهانه آن را در دستور کار داشت. بدون شک در این عرصه، عمده کوشش مصروف به رویگردانی از تاریخ‌نگاری سنتی و در پیش گرفتن طریقی بود که «ولتر» مورخ شهیر فرانسوی با به کار بردن مفهوم «فلسفه تاریخ» در خصوص آن، مطالعه اجتماعی گذشته را مورد نظر داشت. منتها این گذشته اجتماعی به خودی خود به معنای تاریخ اجتماعی در مفهوم امروزی آن (که مطالعه زندگی روزمره مردم را به عنوان وجهی جدای از زندگی سیاسی و اقتصادی و فرهنگی آن مطالعه می‌کند) نبود و

تمامی وجوه حیات جمعی اعم از اقتصاد و فرهنگ و سیاست و اخلاق و غیره را در بر می گرفت. به عبارتی خود آگاه یا ناخودآگاه منظور نظر مورخین و فلاسفه عصر روشنگری، کسانی که تمامی وامدار فلسفه «ترقی»<sup>۲</sup> و تکامل عقلانی تاریخ بودند، مطالعه گذشته در وجهی ساختاری بود که ضمن تخصص گرایی مورد نظر، تأثیرگذاری کلیت و بستر عمومی جامعه را در تکوین وجه تخصصی مورد نظر لحاظ می نمود. در این بین هرچند که برخی از مورخین معروف به اصحاب دایره المعارف و در رأس آنها ولتر، نوعی بدبینی را نسبت به گذشته طولانی مدت حیات بشری در ذهن خود داشتند و تاریخ واقعی به معنای سیر عقلی آن را از قرون جدید به حساب می آوردند، اما با جهت گیری هایی که در مقابل چنین جریانی آغاز شد و مهم تر رواج بیشتر نگرش اجتماعی (به مفهوم جامعیت در مطالعه گذشته) مطالعات تاریخی را در جاده هموار کاملاً متفاوتی در مقایسه با گذشته رهنمون کرد که از هر جهت رضایت بخش می نمود. تاریخ نگاری اقتصادی به مفهوم تلاش در جهت مطالعه حیات اقتصادی انسان در اعصار گذشته نیز در پرتو چنین تحولات و در زمره آنچه که با عنوان لزوم نگرش اجتماعی در تاریخ مطرح بود مجال ظهور پیدا کرد. غیر از این تا دیرزمانی در قرن بیستم چنین برداشت تاریخ نگاران چندان مجالی برای ظهور نداشت. کمااینکه در همان قرن بیستم نیز عمده توجه تاریخ نگاران اقتصادی، مطالعه وجه اقتصادی زندگی بشری در کنار سایر وجوه و مطالعه خرد ساختار اقتصادی در جوف ساختار کلی جامعه بود. این امر البته تنها در مورد تاریخ نگاری اقتصادی صادق نبود، چرا که دیگر وجوه تاریخ نگاری و از جمله تاریخ نگاری فرهنگی نیز همین سیر را داشت و فرهنگی زیستن انسان و موجودیت فرهنگی او در بستر نگاه اجتماعی موضوعیت می یافت. با همه اینها نظر به سهم پررنگ تر اقتصاد در حیات انسانی و جنبه های ملموس و ضروری تر کنش های اقتصادی انسان ها، طبیعی بود که نگاه مورخین با جاذبه بیشتری به این دسته از کنش ها معطوف شود. از این روی از همان آغاز تحول در مفهوم تاریخ نگاری، طبیعی

بود که بخش قابل توجهی از دستاوردهای مورخین عصر روشنگری و دوران پس از آن معطوف به تاریخ اقتصادی اقوام و ملل مختلف باشد و تاریخ نگاری اقتصادی به معنای تخصصی جدید در مطالعات بین رشته ای تاریخ مجال ظهور پیدا کند.

### رویکرد اقتصادی به تاریخ، افق‌های آغازین

نظر به پیوستگی تاریخ نگاری اجتماعی (در مفهومی که ولتر آن را به کار برد) و تاریخ نگاری اقتصادی، آغاز هرگونه سخنی در خصوص پیشینه پیدایش چنین رهیافتی در مطالعات تاریخی بدون در نظر داشتن تحولی بنیادین که در قرن ۱۸ م رخ داد و شخصیت‌هایی همچون «ولتر»، «ویکو»، «منتسکیو»، «آدام فرگوسن»، «آدام اسمیت» و «جان میلر»<sup>۳</sup> در آن سهم بودند، چندان امکان پذیر نیست. همه این افراد به گونه ای برداشت جامع و مطالعه ساختاری از حیات بشری (در هر عصری) را در نظر داشتند و به طور قطع بخشی از این حیات بشری، حیات اقتصادی بود. همگی این نویسندگان سیستم‌های اقتصادی و اجتماعی را مورد بحث قرار می‌دادند و مورخانی دارای بینش تحلیلی و به عبارت بهتر مورخان فیلسوف مشرب بودند. «ثروت ملل» اسمیت که در واقع تاریخ مختصری از اقتصاد اروپا بود؛ تک نگاری «منتسکیو» پیرامون عظمت و انحطاط روم، نوشته فرگوسن در خصوص «پیشرفت و پایان جمهوری روم» و اثر «میلار» در خصوص رابطه حکومت و جامعه از عصر آنگلوساکسون‌ها تا سلطنت ملکه الیزابت و آنچه که «مالتوس» پیرامون تاریخ جمعیت جهان به رشته تحریر درآورد، تمامی نگاهی این چنینی به گذشته جوامع داشتند. «ژان باتیست ویکو» (۱۷۴۴-۱۶۸۸ م.) متفکر و فیلسوف بزرگ قرون ۱۷ و ۱۸ میلادی که با آرای خویش و بویژه گرایش‌های ضد دکارتی در دفاع از تاریخ، سهم به‌سزایی در اعتلای دانش تاریخ ایفا کرده و به حق باید وی را بنیان‌گذار «فلسفه تاریخ» به معنای مصطلح آن دانست نیز نوعی برداشت ساختاری و تبیین و تحلیل کلی از تاریخ

<sup>3</sup> – John Millar

را مد نظر داشته است. بخشی از مباحث مطرح شده توسط «ویکو» در کتاب «دانش جدید» آرای و نظریات اقتصادی او را در خود دارد که البته آنها را در پیوند با سایر اجزای جامعه مطرح می‌کند. اگرچه ویکو به عنوان یک فیلسوف - مورخ الهیاتی، سعی در تفسیر تاریخ بر مبنای قوانین ازلی ناشی از مشیت الهی داشته و هدف خود از نوشتن کتاب را نشان دادن مشیت الهی در تاریخ اجتماعی بشر قلمداد می‌کند، اما بخشی از این تاریخ اجتماعی را اموری مانند «ازدواج و خانواده، مالکیت، طبقات اجتماعی، کشمکش طبقاتی، اصل و منشاء مالکیت، تأثیر آن در روند قدرت و در پیدایش قانون» می‌داند که به طور مشخص وجه اقتصادی دارند. ویکو هنگامی که از ادوار تاریخ سخن گفته و در یک برداشت ماریچی و حلزونی شکل سه مرحله: عصر خدایان، عصر قهرمانان و عصر انسان‌ها را مطرح می‌کند؛ حدفاصل زندگی اجتماعی انسان در مرحله اول تا مرحله دوم را عصری می‌داند که در نتیجه آن کشمکش‌های طبقاتی، پیدایش ضعف و اغنیا و اشراف و بردگان، راه را برای پیدایش مالکیت‌ها، برتری‌ها و در نهایت نظام‌های سیاسی هموار کرده است. از نگاه او با تحقق عصر قهرمانان (پهلوانان) عصر تلاش انسان برای رهایی از این تمایزات و رسیدن به برابری و خودآگاهی و عقل محوری آغاز شده است. با تحقق و تکامل مرحله سوم (عصر انسانی)، دور اول با همه دستاوردهای مادی و معنوی خویش به پایان می‌رسد و دور دومی که آن نیز سه مرحله‌ای (و البته کامل‌تر از دور قبلی و دارای مراحل سه‌گانه آگاهانه‌تری است) است آغاز می‌شود و ساختار حیات جمعی انسان‌ها در قالب این ادوار سیر تکامل خود را می‌پوید (پولارد، ۱۳۵۴: ۳۷-۳۶؛ کاپلستون، ۱۳۸۰: ۱۸۷-۱۸۶؛ مجتهدی، ۱۳۸۱: ۱۰۵-۱۰۴). ویکو که در جهت شرح آرای خویش به شعر و اسطوره و فقه اللغه توجه خاصی داشته است، توجه به این مقوله‌ها را برای شناخت مذهب، اخلاق، قانون، سازمان اجتماعی و اقتصاد مهم شمرده و بویژه اسطوره‌ها را به عنوان «حکمت عامیانه» یا «حکمت شاعرانه» ای که ما را در شناخت بهتر سازمان اجتماعی و اقتصادی هر عصری یاری می‌کنند حائز اهمیت دانسته است. دقت در اندیشه‌های «ویکو» و طرقی که برای شناخت روند تکاملی تاریخ اقوام و ملل مختلف مطرح می‌کند ما را بر آن می‌دارد که او را

همچنان که نخستین فیلسوف انتقادی نظری تاریخ قلمداد می‌کنیم، تاریخ‌نگاری فرهنگی، اجتماعی و همین‌طور اقتصادی به شمار آوریم. ویکو آغاز مرحله نخستین زندگی بشری یعنی شروع عصر خدایان را ناشی از نیاز می‌داند و پناهنده شدن انسان‌ها به درون غارها و پناهگاه‌ها و پیدایش مساکن اولیه زیست‌جمعی را در این جهت تحلیل می‌کند. از این روی باز هم بعد مادی و نگاه ابزاری انسان برای رهایی از خطرات طبیعی و نیل به آرامش و رفاه را انگیزه او در شروع تمدن دانسته است (کاپلستون، ۱۳۸۰: ۱۸۰-۱۷۶).

«ولتر»، مورخ - فیلسوف شهیر فرانسوی بنیانگذار رویکرد اجتماعی در مطالعات تاریخی و کسی است که نخستین بار مفهوم «فلسفه تاریخ» را در این جهت به کار می‌برد. ولتر در کتبی همچون «ملاحظات تازه درباره تاریخ»، «عصر لوئی چهاردهم» و مهم‌تر «درباره رسوم و خصلت ملل» که در سال ۱۷۶۹م آن را به پایان رساند نگاه کاملاً نویی به تاریخ دارد که تحت تأثیر ملاحظات عصر روشنگری است (پولارد، ۱۳۵۴: ۳۵-۳۴). نکته مهم در نگاه ولتر عدول از تاریخ‌نگاری سنتی مبتنی بر مشیت الهی با محوریت تاریخ سیاسی و نظامی است. در رساله آداب و سنن ملل، بویژه آنجا که از تاریخ ایتالیا سخن می‌گوید نشان می‌دهد که تاریخ‌نگاری او ترجمانی از تکامل آگاهی بورژوازی است. از دید او تاریخ شرح ستایش یا نکوهش سلاطین نیست، بلکه گزارش ظهور حیات و هنر و اقتصاد و ادبیات و به عبارتی شرح زندگی اجتماعی انسان با تمامی جوانب آن در طی قرون و اعصار است. شروع رنسانس و پی‌ریزی شالوده تمدن و فرهنگ ایتالیا بر پایه‌های اقتصادی دولت شهرهای سودامدار قرون چهارده تا شانزده میلادی را ارج می‌نهد و عملکرد «صنعتگران و بازرگانانی که گمنامیشان آنها را از خشم جاه طلبانه بزرگان محفوظ داشته...» و به تحول در اقتصاد و فرهنگ حیات جمعی انجامیده است را مهم می‌شمارد (امری نف، ۱۳۴۰: ۱۷). همین‌طور در کتاب «عصر لوئی چهاردهم» یک عصر را با تمامی جهات و جوانب مختلف فکری، اقتصادی، هنری، سیاسی و مذهبی و نظامی آن تشریح نموده و سهم ملل قبلی اعم از یونانی‌ها، رومی‌ها، و ایتالیایی‌های عصر رنسانس را در این تحولات ساختاری جامعه فرانسه مهم قلمداد کرده است (امری نف، ۱۳۴۰: ۱۸). ولتر، تاریخ را



از حیث زمانی و مکانی گسترده تر می دید و همو بود که مورخین را مجبور ساخت که نه تنها به همه مردم دنیا بلکه به تمامی جوانب فرهنگ و تمدن آنها پردازند. وی پرداختن به تاریخ افکار و عقاید را در پژوهش های تاریخی آغاز کرد و هرچند در ژرف بینی به پای «ویکو» نمی رسید، اما در رواج دیدگاه عمومی پرداختن به تاریخ اقتصادی و اجتماعی جایگاه برجسته ای دارد (کاپلستون، ۱۳۸۰: ۱۸۷-۱۸۶؛ امری نف، ۱۳۴۰: ۱۹-۱۸). از این روی می توان ولتر را نیز همانند ویکو، که البته چند دهه ای بیشتر از ویکو زیست، یکی از سهامداران اصلی در رهنمونی تاریخ نگاری به سمت جریانی دانست که یکی از مشخصات آن نیز تاریخ نگاری اقتصادی به معنای پرداختن به وجه اقتصادی حیات انسانی بود.

در همین قرن ۱۸ م. آرای و اندیشه های «شارل لوئی منتسکیو» (۱۷۵۵-۱۶۸۹) نیز در رسایلی همچون «نامه های ایرانی» (۱۷۲۱ م.)، «ملاحظاتی در علل عظمت و انحطاط رومیان» (۱۷۳۴ م.) و مهم تر «روح القوانین» (۱۷۴۸ م.) رویکرد جامعی را با تأکید بر سیر عقلانی حیات بشری و تلاش برای کشف علل کنش های انسانی، در درون خود داشت. هرچند که آثار منتسکیو چندان رویکرد ساختاری در شناخت گذشته بشری نداشت، اما با تأکیدی که بر شناخت علل پیدایش قوانین و روح حاکم بر آنها داشت، نوعی برداشت جامع از گذشته تاریخی را جستجو می نمود. در نگاه منتسکیو نوعی قوانین ثابت ضروری بر کل عالم حاکم است و هر قوم و ملتی مطابق با شرایط جغرافیایی و اقلیمی و همین طور تاریخی و فرهنگی خود، قوانینی را برای حسن اجرای معیشت خویش وضع می کند (پولارد، ۱۳۵۴: ۴۰-۳۷). منتسکیو به هنگام شرح قوانین و علل پیدایش آنها تأثیر شرایط اقلیمی و اقتصادی را مهم می شمارد اما نقش انسان به عنوان بانی این قوانین را مهم تر از این شرایط می داند. منتسکیو که با اندیشه آزادی و خردگرایی به جامعه انسانی می نگرد نوعی برداشت جامع از تاریخ بشر را مد نظر داشت که وجه اقتصادی آن، هم در پیدایش قوانین و هم در تحقق نظام مندر آن (که البته به اقتصادی قانونی و نظام مند نیز می انجامد) سهم بنیادین داشت (کاپلستون، ۱۳۸۰: ۲۸-۲۳؛ مجتهدی، ۱۳۸۱: ۱۱۴-۱۰۹).

در میان تاریخنگاران و اندیشمندانی که از آنها یاد شد، «آدام اسمیت» (۱۷۹۰-۱۷۲۳م.) فردی که به عنوان بنیانگذار علم اقتصاد جدید از وی یاد می‌شود بیشتر از دیگران شایسته نام «تاریخ نگار اقتصادی» است. اسمیت را از این نظر می‌توان مورخ نیز به شمار آورد که به جامعه و اقتصاد نگاهی ساختاری داشته و با رویکرد اجتماعی به معنای وسیعش با جامعه انسانی برخورد کرده است. به علاوه زمانی که «ثروت ملل» خود را در سال ۱۷۷۶م می‌نوشت فاصله امروزی میان علم اقتصاد، تاریخ، جامعه‌شناسی و یا هر تخصص دیگری در علوم انسانی وجود نداشت. اگر چه در نظام فکری اسمیت، تاریخ و مفهوم آن بر اساس اقتصادیات فهم می‌شد و نقش اقتصاد مشروط و مقید به فعالیت افراد و نفع پرستی آنها بود، اما این انسان عمیقاً موجودی اجتماعی است که در جامعه زندگی می‌کند و عامل اجتماعی در تحول اخلاقی و عاطفی او سهم بنیادین دارد. هر چند که اسمیت مصرانه بر نفع شخصی انسان‌ها تأکید کرده و آن را محرک هر نوع فعالیتی دانسته و تعاون و همکاری جمعی را به انگیزه سودجویی تعریف می‌کند، اما به دنبال شرح این مطلب است که با پذیرش نفع شخصی راهی برای رسیدن به نفع جمعی پیدا کند. آدام اسمیت که بر پایه فردگرایی و مکتب اصالت فرد به تاریخ می‌نگرد در نهایت امر به اینجا می‌رسد که نفع شخصی می‌تواند با نفع عمومی و جمعی مطابقت پیدا کند و در یک جامعه سالم و متعادل می‌توان چنین چیزی را مشاهده نمود. مسأله تقسیم کار و نوعی تعاون نهفته در آن که در عین نفع شخصی، منفعت جمعی را نیز در خود دارد بر همین اساس مطرح می‌کند. از نظر وی اگر کار مبتنی بر اختیار و آزادی تام باشد عملاً هر گونه تلاش فردی به بهبودی وضع جمعی می‌انجامد و تقسیم کار در این جهت مؤثر واقع می‌شود (کاتوزیان، ۱۳۵۸: ۱۹۴-۱۶۳، ۱۱۱-۱۰۵؛ مجتهدی، ۱۳۸۱: ۱۵۶). «ثروت ملل» اسمیت در واقع دایره المعارفی از علوم اجتماعی و اقتصادی زمان او بود. ثروت ملل، اقتصاد نظری، اقتصاد سیاسی، جامعه‌شناسی تاریخی و مشاهدات روزمره عینی را چنان در هم آمیخته است که اغلب نمی‌توان یکی را بدون توجه به دیگری بررسی کرد. بخصوص از جهت تأثیرگذاری آن بر آرای اندیشمندان پس از اسمیت، همچون «دیوید هیوم»، «کانتیون»، «تورگو» و «ریکاردو» اهمیت دو

چندانی پیدا می‌کند (کاتوزیان، ۱۳۵۸: ۱۰۱-۱۰۰). نگرش اقتصادی برخاسته از نگاه تاریخی اسمیت، مشخص‌ترین رویکرد را درباره تاریخ نظام‌های اقتصادی و جامعه‌شناسی تاریخی در خود دارد. دیگر اعضای مکتب تاریخی اسکاتلند از جمله «جان میلار» و «آدام فرگوسن» نیز تشریح تحولات اقتصادی و اجتماعی را برپایه رویکردی تاریخی که البته بهتر است آن را مطالعات مبتنی بر ماتریالیسم تاریخی درباره تحولات اقتصادی و اجتماعی به شمار آوریم، در دستور کار داشتند (کریستوفر لوید، ۱۳۷۹: ۲۵۹-۲۵۸). «جان میلار» که مانند دیگر اندیشمندان اسکاتلندی همچون «دیوید هیوم»، «آدام اسمیت» و «آدام فرگوسن» با رویکرد جامعه‌شناسی تاریخی به جامعه و حکومت می‌نگریست و دیدگاه مرحله‌ای بودن تاریخ را مطرح می‌کرد، با یک رویکرد اقتصادی کاملاً مشخص از سه مرحله «شبان» (کوچ نشینی)، «فئودالیزم» و «تجاری» در تاریخ سخن می‌گفت. در عین حال به تحولات فرهنگی و سیاسی نیز توجه داشت و بخصوص تحول اندیشه‌های سیاسی در انگلستان را با رهیافتی تاریخی تفسیر می‌کرد و ریشه‌های مشروطه‌گرایی انگلستان را تا قرون دوازده و سیزدهم میلادی به عقب می‌برد. (2) (Whighistory (Idea) «ادوارد گیبون» نیز در «انحطاط و سقوط امپراتوری روم» تاریخ سیاسی و اجتماعی قابل توجهی که هم به لحاظ روش‌شناختی و هم تحلیل‌ساختاری دارای اهمیت بود) به مباحث اقتصادی توجه ویژه‌ای داشت. وی نوع معیشت بربرهای مهاجم و عادات اقتصادی رومیان را در برخورد میان این دو قوم مؤثر می‌دانست. نگاه ساختاری او به جامعه و حکومت که بی‌تأثیر از عقاید فرگوسن و اسمیت نبود در خلق اثری که خود آن را تاریخ فلسفی می‌نامید بسیار تعیین‌کننده بود (پولارد، ۱۳۵۴: ۶۲-۶۱؛ برک، ۱۳۸۱: ۱۱).

### دوره گذار و واگرایی تاریخ از علوم اجتماعی

هرچه از قرن هیجدهم جلوتر می‌رویم به موازات فاصله‌ای که میان مورخین و اندیشمندان علوم اجتماعی ایجاد می‌شود و «پیتر برک» در کتاب «تاریخ و نظریه اجتماعی» به خوبی آن را نشان داده است، علم اقتصاد نیز راه جداگانه خویش را می‌پویید و در پرتو آرای و اندیشه‌های

آن دسته از اقتصاددانان کلاسیکی که به علمای اقتصادی بدبین مشهور شده اند (همچون ریکاردو و جان استوارت میل) اقتصاد به سمت مسایل نظری سوق پیدا می کند و ارتباط و التقاط بیشتر با تاریخ و جامعه شناسی را کنار می نهد (درباره اقتصاد دانان بدبین ر.ک: تفضلی ۱۳۷۲: ۱۱۳-۴۷؛ کریستوفر لوید، ۱۳۷۹: ۲۶۱). در این بین جدایی مورخین و جامعه شناسان، (جریانی که «لئوپولد فون رانکه» از میان مورخین بیشترین گام را در این طریق برداشت و با نگرش صرف پوزیتیویستی، الهام گر مورخان در پایداری و تأکید بیشتر بر فاکت های مؤثقی و مستند تاریخی به جای تحلیل و تفسیر آنها شد) در عدول مورخین قرن ۱۹م از مطالعه ساختاری و نظام مند اجزای مختلف گذشته تأثیر فراوانی بر جای گذاشت (کالینگوود، ۱۳۸۵: ۱۷۱-۱۶۳؛ امری نف، ۱۳۴۰: ۲۱۰). موضع گیری این چنینی مورخین هنگامی که با جهت گیری اندیشمندان علوم اجتماعی همراه می شد که در عین حال داشتن نگرش تاریخی، نسبت به علم تاریخ بدبین بودند نتایج نامطلوب تری به دنبال داشت. موضع گیری جامعه شناسانی همچون «اسپنسر» یا «آگوست کنت» از این جمله بود (برک، ۱۳۸۱: ۱۶). این جامعه شناسان با بدبینی به مورخان می نگرستند و کمتر مورخانی از دیدرس انتقادات آنها به دور بود. جامعه شناسی با رویکردی پوزیتیویستی که آن را به علوم طبیعی نزدیک ساخته بود نوعی واگرایی را نسبت به مورخین در پیش گرفته بود که عدول هرچه بیشتر جامعه شناسان از مطالعه دوران گذشته و پرداختن به زمان حال با رویکرد کمی و آماری موثر بود. این امر در کنار عملکرد دسته ای از مورخین که سعی در کشف عینیت و نوعی نگرش ایستا به تاریخ داشتند، نوعی انفعال را در مطالعه ساختاری تاریخ به وجود می آورد که بدون تردید در عدم بلوغ دانش تاریخ و اهتمام به تخصص گرایی هرچه بیشتر در آن نیز تأثیر می گذاشت. با این حال در نتیجه ی آنچه که در دهه های آغازین قرن بیستم به وقوع پیوست بار دیگر زمینه های نزدیکی مورخین و جامعه شناسان هموارتر شد و در پرتو این همگرایی، تاریخ نگاری اقتصادی نیز به عنوان رهیافتی کارآمد زمینه های ظهور یافت.

### همگرایی تاریخ و علوم اجتماعی: تکوین تاریخ نگاری اقتصادی

با در نظر داشتن فاصله ای که میان مورخین و اندیشمندان علوم اجتماعی ایجاد شده بود احتمال می رفت تاریخ، طرد مورخین را در پی داشته باشد، آنچه امیدوار کننده می نمود یکی همان رویکرد تاریخی داشتن جامعه شناسان و مهم تر حرکتی بود که از نیمه قرن ۱۹م در آلمان به وجود آمد و یافتن قوانین تکامل تاریخی (با رویکردی مغایر با دیدگاه مکتب اقتصاد غیر تاریخی و انتزاعی در حال رشد در انگلستان و اطریش) را در دستور کار داشت. مکتب اقتصاد تاریخی آلمان با مبانی ایدئولوژیک و بنیادهای نظری خاص خویش افزایش سلامت و رفاه حال کل ملت را مورد نظر داشت. چنین امری مستلزم مطالعه تجربی تاریخ و شرایط خاص هر ملت بود که در چارچوب نظریه ای عام در خصوص مراحل رشد و تکامل تاریخی آن ملت ارائه می شد. نظریه پردازان این مکتب به مانند نظریه پردازان مکتب اسکاتلند در قرن هیجدهم (همچون جان میلار) نظریاتی در خصوص مراحل تکامل توسعه اقتصادی را پیشنهاد می کردند که در مقایسه با رویکردهای رایج در قرن نوزدهم، تاریخی و در عین حال اقتصادی تر بود. پیروان مکتب اقتصاد تاریخی به مطالعه اقتصاد از نقطه نظر تاریخی اهمیت می دادند و معتقد بودند که پدیده های اقتصادی و اجتماعی را نمی توان جدای از هم مطالعه کرد. از دید آنها مباحث اقتصاد را می بایست همراه با علوم دیگر مطالعه و تحلیل کرد. همین طور در مطالعه جامعه روش تکاملی را به کار می بردند و به تغییر و تحول جامعه اهمیت فراوان می دادند. این اقتصاددانان که در مطالعات خویش از تاریخ الهام می گرفتند و علم اقتصاد را به شیوه توصیفی تعبیر می کردند، توسعه اقتصادی کشورها را در یک چارچوب تاریخی و سیر مرحله ای تاریخ مطالعه می نمودند. از نظر آنها، اقتصاددانان می بایست در تحلیل پدیده های اجتماعی، وجوه مختلفی که ماهیت اقتصادی این پدیده ها را نشان دهد مدنظر داشته باشند. اندیشمندانی همچون «فردریش لیست، ویلهلم روشر»، «برونو هیلد براند» و «کارل نایز» از جمله پیروان قدیمی مکتب تاریخی اقتصادی و «ماکس وبر»، «آر. اچ. تونی» و «ورنر سومبارت» از پیروان جدید این مکتب به شمار می رفتند (تفضلی، ۱۳۷۲: ۲۱۴-۱۹۶). در این میان تأثیر رویکرد و اندیشه های

دو تن از اندیشمندان بزرگ آلمانی «کارل مارکس» و «ماکس وبر» - که یکی با نوعی نگاه انتقادی به مکتب اقتصاد تاریخی آلمان می‌نگریست و دیگری با رویکردی نزدیک تر و البته تردید در مشی پوزیتیویستی به این مکتب نظر داشت - در پیشبرد جامعه‌شناسی و تاریخ نقش ایفا کردند حائز اهمیت بسیار است. در نیمهٔ دوم قرن ۱۹م. اگر چه آرای بزرگانی همچون «الکسی دوتو کویل»، «هربرت اسپنسر» و «آگوست کنت» با همه رهیافت تاریخی همچنان نگاه بدبینانه به تاریخ را در خود داشت، اما اندیشه‌های بزرگان مکتب اقتصاد تاریخی آلمان و در رأس آنها «گوستاو اشمولر» چهره شاخصی که بیشتر به عنوان مورخ مشهور بود تا اقتصاددان و مهم تر جهت گیری‌هایی که در انتقاد یا همراهی با مشی پیروان این مکتب داشت، در ظهور دیدگاهی که از سوی معاصران «تکامل اجتماعی»<sup>۴</sup> نام گرفت مؤثر واقع شد و در پیوند و تحول رشته‌های مختلف اعم از اقتصاد و حقوق و قوم‌شناسی و جامعه‌شناسی و تاریخ و جغرافیا تأثیری به سزا بر جای گذاشت (برک، ۱۳۸۱: ۱۵-۱۴). چنین دیدگاهی اگر چه نگاه خوشایندی نسبت به مورخان نداشت، اما تاریخ را مهم می‌شمرد و در چارچوب رهیافتی که امروزه «جامعه‌شناسی تاریخی» می‌نامیم آن را به کار می‌گرفت (همان: ۱۷-۱۶). در این بین همچنان که آمد آرای دو اندیشمند بزرگ «کارل مارکس» و «ماکس وبر» که هر یک به نوعی با مکتب اقتصاد تاریخی آلمان ارتباط داشتند و البته بنیانگذار دو بینش متفاوت در خصوص قوای محرکه تاریخ و سیر تحول جامعه، اقتصاد و حکومت بودند حایز اهمیت بسیاری است. مارکس و همکارش انگلس، اگر چه در مقایسه با اقبال عمومی پیروان مکتب اقتصاد تاریخی آلمان در حاشیه قرار گرفته و شخص مارکس بخش مهمی از عمر خود را که به تدوین آرا و نظریاتش پرداخت در انگلستان گذرانید، اما به لحاظ پیوندی که میان تاریخ و نظریه اقتصادی ایجاد کرد جایگاه برجسته‌ای دارد. کتاب «سرمایه» مارکس که در سال ۱۸۶۷م به رشتهٔ تحریر درآمد اگر چه در قرن ۱۹م آن چنان که باید توجه مورخین را به خود جلب نکرد اما در قرن بیستم به شدت مورد

---

4 - Social evolution

توجه قرار گرفت و همان نقشی را در پیوند تاریخ و اقتصاد ایفا کرد که کتاب «ثروت ملل» اسمیت در قرن ۱۸م ایفا کرده بود. نوشته های مارکس و انگلس قرائتی فلسفی و پیراسته تر از آنچه که تاکنون پیرامون دیدگاه های ماتریالیستی تاریخ بیان شده بود در خود داشت. در آرای مارکس در خصوص سرمایه، تأثیر اندیشه های هگل و دیالکتیک تاریخ جهان در نگاه وی، اقتصاد سیاسی آدام اسمیت، نظریه ارزش مبادله ریکارد و دیدگاه مورخینی همچون «نیور» و «ماین» محسوس بود اما بنیان فلسفی خاص خود داشت و نظریه جامعی را درباره ساختار اجتماعی و سیر تحول آن ارائه می داد که شوون اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و حقوقی آن با رویکردی تاریخی تعریف می شد (کریستوفر لوید، ۱۳۷۹: ۲۶۴؛ تفضلی، ۱۳۷۲: ۱۷۵-۱۵۱).

پیرامون ماتریالیسم تاریخی مارکس و رهیافت فلسفی او در تاریخ سخن بسیار گفته شده اما مطلب مهم تأثیر آرای او در اندیشه های مورخین و مکاتب تاریخ نگاری قرن بیستم است که در هر دو حوزه فلسفه ی علم تاریخ و فلسفه نظری تاریخ نقش خاص خود داشته است. صرف نظر از رویکرد تاریخی خاص مورخان مارکسیستی و بویژه آنچه که بر بینش و روش مورخین شوروی سابق استیلا داشته و آثار فراوانی را در حوزه های مختلف تاریخ نگاری عرضه کرده است، تأثیر گذاری اندیشه های مارکس بر فلاسفه بزرگی همچون «ای.اچ.کار» که در کتاب «تاریخ چیست؟» مارکس را نابغه و پیامبر قرن بیستم تلقی می کند غیر قابل انکار است (کار، ۱۳۷۸: ۲۳۶). مهم تر تأثیر بینش مارکس و نگاه ساختاری او با تأکید بر اقتصاد را در رویکرد «آنالیست ها» در شناخت تاریخ، به عنوان موفق ترین مکتب روش شناختی تاریخی مشاهده می کنیم. در همان حال «مکتب فرانکفورت» آلمان نیز با در نظر داشتن سیر تحول اندیشه ای آن در حد فاصل سالهای ۱۹۲۳ تا ۱۹۷۳م. چه با نگاه تأییدی و چه انتقادی یک مکتب مارکسیستی به شمار می رود که در مراحل به تاریخ یا اقتصاد بیشتر از فلسفه می پرداخت (باتامور، ۱۳۷۵: ۳۰-۱۳).

«ماکس وبر» اقتصاددان، مورخ و جامعه شناس بزرگ آلمانی قرن نوزدهم همچون دیگر پیروان مکتب اقتصاد تاریخی، روش تاریخی را تنها روش بررسی در علم اقتصاد می دانست.

وبر که در شرح مفاهیم اساسی جامعه‌شناسی بر «کنش اجتماعی» تأکید خاصی داشته و آن را رفتار دارای معانی ذهنی افراد که مبتنی بر رفتار معنادار دیگران تنظیم شده است، می‌دانست، در بخش جامعه‌شناسی اقتصادی کتاب «جامعه و اقتصاد» ضمن شرح کنش اقتصادی، شیوه‌های جهت‌گیری اقتصادی، معیارهای سنجش کنش عقلانی، انواع تشکیلات اقتصادی و سایر مباحث اقتصادی را به دقت بررسی کرده است (وبر، ۱۳۸۴: ۳۰۰-۱۰۳). وبر متأثر از مکتب تاریخی و تحت تأثیر دو تن از اساتید خویش «ویلهم روشه»<sup>۵</sup> و «کی کنیس»<sup>۶</sup> نگرش تاریخی داشت. در این نگرش، اقتصاد، حقوق، فلسفه و جامعه‌شناسی در قالب تاریخ مطالعه و تدریس می‌شد. این مکتب سراسر حوزه‌ی علوم اجتماعی را در بر می‌گرفت و پیروان آن سخت‌پاییند داوری‌های اخلاقی و کاربردهای عملی بودند و تحت تأثیر شرایط موجود آلمان در قرون ۱۸ و ۱۹ م قرار داشتند (همان: ۳). ماکس وبر بویژه در تحلیل ارتباط میان سرمایه‌داری مدرن و اخلاقی پروتستانی رویکرد تاریخی را به کار گرفت (تفضلی، ۱۳۷۲: ۲۱۱-۲۰۷؛ وبر، ۱۳۸۲: ۱۸-۲). وبر در معرفی خویش به عنوان «اقتصاددان سیاسی» و یا «مورخ مقایسه‌ای» هیچ تردیدی نداشت و این خود از رویکرد اقتصادی - تاریخی او حکایت دارد (برک، ۱۳۸۱: ۱۸-۱۷). از این جهت، دیدگاه‌های بزرگان آلمانی و در رأس آنها مارکس و وبر از جهت تأثیری که در دوران پس از خود گذاشته و رابطه اقتصاد و تاریخ را محسوس‌تر و عملی‌تر از دیگران بررسی کرده است، به لحاظ پیوند بین رشته‌ی اقتصاد و تاریخ و تکوین ملموس‌تر تاریخ‌نگاری اقتصادی حائز اهمیت بسیار است. در آلمان اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن بیستم سلسله تلاش‌هایی که در جهت احیای مجدد فلسفه «کانتی» صورت گرفت و بزرگانی چون «دیلتای»، «ویندلبانند» و «ریکرت» در رأس آن قرار داشتند، به موازات تأثیر نیرومندی که بر روند توسعه و اشاعه تبیین‌های اجتماعی گذاشت، به کنش‌های اقتصادی نیز به عنوان بخشی از ساختار جمعی توجه

---

<sup>۵</sup> - Rosche

<sup>۶</sup> - Knies



داشت (کالینگود، ۱۳۸۵: ۲۲۳-۲۱۰). اهمیت نگاه این اندیشمندان در این بود که همچون دیدگاه وبر و مارکس، سهم به سزایی در جهت دهی به آراء و اندیشه های حاکم بر محافل علوم اجتماعی قرن بیستم داشت. در فرانسه و ایتالیا هم رویکرد جامعه شناسانی همچون «دورکیم» و «ویلفرید پارتو» با همه ماهیت جامعه شناسی آن در وجهی متمایز از تاریخ، مطالعه ی ساختاری جوامع را در دستور کار داشت و ماهیتاً نمی توانست انگاره های اقتصادی را نادیده بگیرد (کریستوفر لوید، ۱۳۷۹: ۲۶۷؛ برک، ۱۳۸۱: ۱۷). در انگلستان نیمه دوم قرن نوزدهم نیز رویکرد روش شناختی تکامل گرایی حاکم شد که می توان آن را به تعبیر برخی از جامعه شناسان پیرو این رویکرد آن را جامعه شناسی تاریخی قلمداد کرد (برک، ۱۳۸۱: ۱۴-۱۳). این رویکرد نیز در توجه به اقتصاد در مطالعه جامعه و تاریخ مؤثر بود و به گونه ای یک روش تاریخی به حساب می آمد. به علاوه در کنار این رویکرد، مکتب منسجم و یکپارچه اقتصاد تاریخی تکامل گرا سربر آورد که همانند مکتب اقتصاد تاریخی آلمان رویکردی تاریخی را در شرح و بسط اقتصاد سیاسی در نظر داشت. ماحصل عملکرد همین مکتب بود که به تأسیس رشته جدید «تاریخ اقتصادی» در دانشگاه های انگلیسی زبان انجامید. برخی موخین از جمله «آرنولد توین بی» مورخ شهیر انگلیسی از جمله پیروان این مکتب بودند (کریستوفر لوید، ۱۳۷۹: ۲۶۶-۲۶۵). سه جریان دیگری که از نیمه قرن بیستم در ارتباط با تاریخ ساختاری در انگلستان به وجود آمدند نیز به طور مشخص وجه اقتصادی داشتند و در یک برداشت ساختاری به اقتصاد نیز می پرداختند. این سه جریان عبارت بودند از: رویکرد «کیلومتریک» که اتخاذ روش های کمی مبتنی بر داده های آماری و به کارگیری اطلاعات اقتصادی در تجزیه و تحلیل جریان های تاریخی را در دستور کار داشت؛ «تاریخ اقتصادی نهادینه جدید» که در صدد توضیح تاریخ بلند مدت نظام های اقتصادی دارای پیچیدگی های سیاسی- اجتماعی بود و «رویکرد کارکردگرا» که با بهره گیری از نظریه «پارسونز» به مطالعه و بررسی مشکلات صنعتی شدن و نوسازی دنیای پس از جنگ می پرداخت (کریستوفر لوید، ۱۳۷۹: ۲۷۰-۲۶۹، ۳۶۵-۳۵۸). همه این تحولات به عنوان جریانات تأثیر گذار در سیر تحول رویکرد اندیشمندان به اقتصاد و جامعه در کنار

نوعی همگرایی بیشتر مورخین و اصحاب نظریه که از نیمه دوم قرن بیستم مشهودتر می‌شد، در رویکرد اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و فکری در مطالعات تاریخی تأثیرگذاری همزمان داشت و در پیدایش رشته‌هایی همچون اقتصاد تاریخی نقش تعیین‌کننده ایفا کرد (برک، ۱۳۸۱: ۲۸-۲۴). در این میان سهم پیروان «آنال»<sup>۷</sup> به عنوان جریانی که در پی مساعدت‌های «مارک بلوخ»<sup>۸</sup> و «لوسین فور»<sup>۹</sup> دو تن از اساتید دانشگاه استراسبورگ در رقم زدن به نوع جدیدی از تاریخ‌نگاری که در حول نشریه «سالنامه تاریخ اقتصاد و جامعه» (آنال) نمود پیدا کرده و بتدریج رو به رشد نهاد، از دیگران بیشتر بود. برخلاف سایر جریانات و اندیشمندان تأثیرگذاری که هر کدام با رویکرد ساختاری و رهیافت تاریخی به اعتلای دانش تاریخ و از جمله تاریخ اقتصادی کمک کردند؛ اصحاب آنال یک مکتب مشخصاً تاریخی بودند که ایجاد تحول در حوزه‌های روش‌شناختی و تاریخ‌نگاری را در دستور کار داشتند. اگر چه پیش از آغاز فعالیت آنالیست‌ها در دهه سوم قرن بیستم، تلاش‌هایی از سوی برخی مورخین آلمانی و مشخص‌تر امریکایی صورت گرفته بود، اما تلاش آنالیست‌ها به لحاظ برخورداری از وسعت و عمق از نوعی دیگر بود. چنین تلاش‌هایی در آلمان از سوی «کارل لامپرشت» در نهضت ضد «رانکه‌ای» و در آمریکا به وسیله مورخینی همچون «فردریک جکسن ترنر»<sup>۱۰</sup> و «جیمز هاروی رابینسون» و «رابرت و. فوگل» که درک بینابینی از تاریخ و مطالعه اجتماعی و اقتصادی آن را در نظر داشتند به عمل آمده بود و البته در جای خود پرتوفیق بود (برک، ۱۳۸۱: ۲۲؛ گیلدر هوس، ۱۳۸۵: ۹۰-۸۹). پیروان آنال نیز همچون «لامپرشت»، «ترنر» و «رابینسون» از سلطه تاریخ سیاسی در ذهن مورخین ناراضی بودند و جایگزینی تاریخی «وسیع تر و انسانی تر» را مد نظر داشتند. از دید آنها، مورخین باید به جای نقل حوادث و پرداختن به وقایع سیاسی و نظامی به تحلیل «ساختها»

<sup>7</sup> - Annales School

<sup>8</sup> - Mark Bloch

<sup>9</sup> - Lucien Febvre

<sup>10</sup> - Turner

بپردازند و موضوعات تاریخی را از منظر بین رشته ای مطالعه کنند. مکتب مورخان ساختارگرا (آنال) که از سال های پس از جنگ جهانی دوم و در پرتو تلاش های «لوسین فیور» اندیشه های خود را در مدرسه مطالعات عالی علوم اجتماعی پی گرفت با ترکیب روش شناسی ساختارگرا، اشکال پیچیده و فلسفی تر نظریه اجتماعی و به کارگیری روشهای تجربی و آماری درصدد مطالعه تاریخ بلند مدت ساختارها و چرخه های اجتماعی و اقتصادی کلان بودند و بویژه مطالعه ساخت اقتصادی جوامع را مهم می شمردند. سلسله تلاش های «فیور» که بعد از او به وسیله جانشینش «فرناند برودل» ادامه یافت ضمن تشویق همکاری بین رشته ای، تاریخ را در میان علوم اجتماعی از موقعیت برتری برخوردار ساخت. شخص «برودل» در زمینه علم اقتصاد و جغرافی مطلع و در حوزه عمومی علوم اجتماعی ثابت قدم بود (کریستوفر لویس، ۱۳۷۹: ۲۷۱-۲۷۰؛ برک، ۱۳۸۱: ۲۳؛ گیلدرهوس، ۱۳۸۵: ۸۶-۸۴؛ استنفورد، ۱۳۸۴: ۱۸۲-۱۸۰، ۲۸۰). بخش دوم اثر معروف برودل، «مدیترانه در عهد فیلیپ دوم» که به بحث در ساختارهای اقتصادی اجتماعی می پردازد، مشخصاً وجه اقتصادی داشت و به دنبال نشان دادن شکاف های اقتصادی ایجاد شده بین اغنیا و فقرا در نیمه های غربی (نواحی مسیحی نشین) و شرقی (نواحی مسلمان نشین) مدیترانه در قرن ۱۶ میلادی است (برک، ۱۳۸۰: ۱۸۷). «سرمایه داری و حیات مادی» برودل که سیر تحولات تاریخی را در سالهای ۱۴۰۰ تا ۱۸۰۰ م. بررسی می کند، چنان که از عنوان آن نیز برمی آید نگرش اقتصادی برودل در تاریخ را نشان می دهد (برودل، ۱۳۷۳، سرمایه داری و حیات مادی). «ایمانوئل لو روالاردی» یکی از جانشینان برودل در مطالعه ساختاری تاریخ نیز رویکرد اقتصادی پر رنگی داشت و از این حیث مدیون «مالتوس»، «ریکاردو» و اقتصاددانان قرن بیستم بود (برک، ۱۳۸۱: ۱۸۹-۱۸۸). البته اثر وی ماهیت صرف اقتصادی نداشت و ماهیت فرهنگی و اجتماعی آن نیز قابل توجه بود.

صرف نظر از آنچه در اروپا می گذشت در دیگر مناطق جهان از جمله امریکا، روسیه، ژاپن و برزیل نیز تحلیل ساختاری و میل به مطالعه اقتصادی جوامع در دستور کار بود. صرف نظر از مورخین امریکایی که از آنها یاد شد، «گیلبرتو فریره» ی برزیلی (که مدتی نیز با «فرنان برودل»

گذراننده و مباحثاتی نیز با وی داشته است) در مقالاتی همچون «اربابان و بردگان»، «آپارتمان‌ها و آلونک‌ها» و مطالعه موضوعاتی همچون تاریخ تغذیه، تاریخ مسکن، تاریخ بدن و غیره نگاه ساختاری خود را در مطالعه جامعه نشان داده است (همان: ۲۴). سهم جریان‌های دیگری که هر کدام به نوبه خود در متداول شدن رویکردهای فراگیر و پویاتر در حوزه علوم اجتماعی و از جمله تاریخ تأثیر گذار بوده و در ماهیت اقتصادی گرفتن مطالعات تاریخی مؤثر واقع شده‌اند نیز نباید از خاطر دور داشت. «فمینیسم» به عنوان جریانی که در قرون ۱۹ و ۲۰ م. به یک ایدئولوژی فعال تبدیل شده و حوزه‌های مختلفی را در بر گرفته است از جمله این جریانات است. تلاش فمینیست‌ها برای کسب حقوق برابر با مردان و مطالعه جامعه و اقتصاد و حکومت با رویکرد جنسیتی که آن را با مطالعه انتقادی و شکاکانه منابع تاریخی و بعضاً تاریخ جستجو نموده و در پرتو ملاحظات اقتصادی و اجتماعی به فقرا و اغنیا و زنان و اقلیت‌های قومی و دینی می‌پردازند، تمامی می‌تواند در جهت دهی به مطالعات تاریخی و رهیافت اقتصادی چنین مطالعاتی مؤثر باشد (وینسنت، ۱۳۷۸: ۲۵۴-۲۴۲). نقش «پست مدرنیسم» و ساختارگرایی نیز به عنوان جریانات مطرح در نیمه دوم قرن بیستم تأثیر خاص خود را داشته است. پسامدرن که در نقد مدرنیسم به وجود آمده و نقد فرهنگ مدرنیته با تمامی دستاوردهای متفاوت غیر قابل جمع آن را در دستور کار دارد، از تاریخ نیز تعبیرهای جدیدی ارائه می‌کند که به گونه‌ای نقد و طرد را در خود دارند (روسنائو، ۱۳۸۰: ۱۳۲-۱۱۲). از نگاه پست مدرنیستی مرجعیت‌های قابل ترجیح وجود ندارد و هرگونه تلاش برای پیوند دادن و تمامیت بخشیدن به گفتمان و از بین بردن تمایزها غیر قابل پذیرش است. آنها به حقیقت، عقلانیت، دانش یا هرگونه جستجو برای یک شناخت شناسی منسجم اعتقاد ندارند و وظیفه محققین پست مدرن را ایجاد نابسامانی و بی اعتبار کردن کلیه کوشش‌هایی که جهت ایجاد یقین، بستن و ترکیب صورت بگیرد قلمداد می‌کنند. از نظر آنها هیچ گزارش عینی پیرامون واقعیت وجود ندارد و همه چیز بی یقینی است (احمدی، ۱۳۷۳: ۲۶۱-۲۵۸؛ وینسنت، ۱۳۷۸: ۲۶۴). چنین بینشی شاید از یک منظر سلبی بوده و در تاریخ که نیازمند ثبات و رویکرد ایجابی است کاربرد نداشته باشد، اما از این منظر که از

استقلال و ثبات گفتمان هر عصر سخن می گوید و به جای تداوم به گسست قائل است؛ اجازه شناخت کامل گفتمان هر عصر و نوعی تکثیر و تبدیل مربوط به آن عصر را در خود دارد که در حوزه مطالعات اقتصادی نیز می تواند مؤثر واقع شود. صرف نظر از آنچه که در حوزه های آکادمیک اروپای قرون جدید تا امروز گذشته است، برخی از مورخین مسلمان دوران میانه نیز (البته با نگاه گفتمانی متفاوتی نسبت به گفتمانهای قرون جدید) در مطالعات خویش نگاه اقتصادی قابل ملاحظه ای داشته اند که اشاره ای به آنها در جهت ادای حق مطلب ضروری به نظر می رسد.

### سهم مسلمانان

تاریخ نگاری اسلامی با تنوع و گستره موضوعی خاص خویش، جوانب مختلفی را در بر می گرفت که آگاهانه یا ناآگاهانه به وجوه اقتصادی نیز می پرداخت. تاریخ نگاری اسلامی، اغلب از پشتوانه های نظری کاملاً تعریف شده ای برخوردار نبود و ماهیت کلامی پررنگ آن مانع از در پیش گرفتن رویکرد فلسفی در آن می شد. منتها شمول موضوعی گسترده آن موجب می شد که در چارچوب تاریخ نگاری های عمومی، سلسله ای، موضوعی و احیاناً جهانی به عرصه های مختلف حیات جمعی و از جمله وجوه معیشتی توجهاتی معطوف دارد. از منظر اقتصادی، صرف نظر از «فارابی» و تا حد کمتری «ابن سینا» که در میان حکما و تحت تأثیر اندیشه های فلسفی یونان، نگاه ویژه ای به اقتصاد داشته و در مبحث حکمت عملی به آن پرداخته و بعدها فلاسفه ای همچون خواجه نصیر نیز به پیروی از آنها نقطه نظرات خویش را مطرح کرده اند، «عبدالرحمن بن خلدون» است (که از میان مورخین) در دیباچه ارزشمند خویش بر «العبر» نوعی نظریه پردازی اقتصادی را در وجهی ساختاری مطرح می کند. البته در جرگه مورخین پیش از ابن خلدون «ابن مسکویه» رازی نیز از این جهت مباحثی داشته و از یک منظر پیش قدم محسوب می شود. ابن مسکویه از منظر حکمت عملی به اقتصاد پرداخته و آنچه که در حکمت عملی با عنوان «تدبیر منزل» مطرح می شود را در نظر داشته است. وی در شرح

اقتصاد از وجود دو قوه در نزد انسان، یکی قوه عالمه که زمینه‌های کسب علوم و معارف را فراهم می‌کند و دیگری قوه «عامله» که آن را به معنای تنظیم صحیح امور معاش با اقتصاد برابر دانسته است، سخن می‌گوید. در نگاه ابن مسکویه اقتصاد تنها کسب ثروت نیست، بلکه استقرار قسط (عدل) را نیز در خود دارد (توانایان فرد، ۱۳۶۱: ۱۰۶-۹۵). ابوزید عبدالرحمن بن محمد معروف به ابن خلدون (۸۰۸-۷۲۲ هـ.ق.) در اثر معروف خویش «العبر» و مهم‌تر مقدمه آن که به شیوه‌ای نوین و جامع به بحث پیرامون مباحث نظری علوم اجتماعی پرداخته است، هم خود را به بررسی علل و منشاء پیدایش حوادث معطوف کرده و با قریحه‌ای انتقادی و نگاهی جامع و واقع‌گرایانه، رویکرد جدیدی را بنا نهاده است. ابن خلدون با رویکردی کاملاً علمی، تاریخ را در معنای اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی در نظر داشته و بخصوص به اصل دگرگونی و تغییر در سیر تحول تاریخ اعتقاد داشته است. به علاوه وی بنیانگذار علم عمران است و در افقی که البته متفاوت از افق اندیشه‌ای قرون جدید تاریخ غرب است، مباحث قابل توجهی را در این طریق عنوان می‌کند. این که ابن خلدون در قرن ۱۵ میلادی از آنچه در دنیای غرب می‌گذشت بی‌خبر بود و بدون وجود شرایط آماده‌ای در راستای ایجاد تحول در شرایط اقتصادی، اجتماعی و فکری در دنیای اسلامی، مباحث نظری بی‌بدیلی را مطرح می‌کند ارزش کار وی را بالا برده و آرای او را از اهمیتی دوچندان برخوردار می‌سازد. بدون شک ابن خلدون در لزوم کاربرد عقل در تاریخ‌نگاری میراث خوار مورخین عصر انسان‌گرایی اسلامی، ابن مسکویه و چنان که خود ذکر کرده، «مسعودی» بوده است. ابن مسکویه با تکیه بر کاربرد ضابطه مند خردگرایی در سنجش گزارش‌های تاریخی از تاریخ نویسی کلامی فاصله گرفته و سودمندی را ملاک پندآموز بودن تجربه‌ها دانسته است (طباطبایی ۱۳۷۹: ۷۸-۷۶). این نگرش با برداشت خردگرای ابن خلدون در مقدمه کاملاً همخوانی دارد. مهم‌تر اقتدای ابن خلدون در تاریخ‌نگاری به مسعودی بوده است که وی را نویسنده‌ای نوآور و اهل اجتهاد قلمداد می‌کند (همان: ۸۵-۸۰). ابن خلدون که بدون شک شرایط زمانی و انحطاط همه‌جانبه امپراتوری اسلامی در عهد خویش را درک می‌کرده است در صدد طرح نظریه‌ای علمی در خصوص تاریخ بوده و در این جهت

بنیان نهادن علم عمران را به عنوان پشتوانه ی نظری دانش تاریخ ضروری دیده است. تاریخ در نظر او گزارش اخبار اجتماعی در گذر زمان است و این اجتماع انسانی همانا عمران عالم است که شرح عقلانی آن نیازمند تأسیس رشته ای عقلانی موسوم به عمران در جهت تحلیل علمی اخبار اجتماع است. با همه تلاش های ابن خلدون در سازمان بخشیدن به این رشته، به علت فراهم نبودن شرایط اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی دنیای اسلامی، مبانی مورد نظر او نتوانست در تحلیل گزارش های او به کار بیاید (همان: ۱۵۴-۱۴۵). به احتمال زیاد رمز این مهم که خود ابن خلدون نیز نتوانست (یا نخواست) مبانی نظری خویش را در هنگام نوشتن «العبر» به کار گیرد در همین مهم یعنی فراهم نبودن شرایط نهفته بود. به همین طریق مبانی مطرح شده پیرامون اقتصاد و نسبت اقتصاد و عمران هم (که نظریات اقتصادی وی را غیر قابل قیاس با نظریات اندیشمندان جدید علم اقتصاد می کند) در همین مهم یعنی فراهم نبودن شرایط قراردادی به مانند اعصار جدید تاریخ اروپا، ریشه دارد (همان: ۳۴۳-۳۳۹). با این حال نگاه خاص ابن خلدون که در باب سوم مقدمه پیرامون رابطه دولت و اقتصاد و در باب پنجم پیرامون اقتصاد آمده است از هر حیث قابل توجه است و همچنان که برخی او را به عنوان بنیان گذار «جامعه شناسی تاریخی» و یا «تاریخ نگار فرهنگی» به شمار آورده اند، استحقاق عنوان «تاریخ نگار اقتصادی» را نیز برای او به ارمغان می آورد (ر.ک: ابن خلدون، ۱۳۸۵: ج ۱: ۲۹۴ به بعد، ج ۲، باب پنجم: ۸۵۸-۷۵۳؛ محسن مهدی، ۱۳۷۳: ۲۸۴-۲۷۴). بحث پیرامون ابن خلدون که تا اوایل قرن نوزدهم میلادی تحقیقات به خصوصی درباره او صورت نگرفته و «هامر پورگشتال» اتریشی وی را با عنوان «منتسکیوی عرب» به جهانیان معرفی کرد را با این سخن «کریستوفر لوید» درباره مقدمه ی تاریخ او به پایان می بریم که: «اکنون روشن است که این اثر عظیم درباره مبانی تمدن و جامعه اسلامی نخستین تلاش یا اقدام شناخته شده در نگارش اثری نظری و تجربی راجع به تاریخ ساختاری است» (کریستوفر لوید، ۱۳۷۹: ۲۵۸).

**نتیجه**

با در نظر داشتن سیر تحول علوم اجتماعی و اهتمام به جایگاه مطالعات اقتصادی در حوزه تاریخ می‌توان چنین گفت که تاریخ‌نگاری اقتصادی، نه به عنوان یک رشته مستقل بلکه در یک برداشت بین رشته‌ای موضوعیت پیدا می‌کند. چنین برداشتی از قرون ۱۷ و ۱۸م تاریخ اروپا، در یک حالت مبهم به لحاظ تعیین جایگاه آغاز شد و با در نظر داشتن نوع رابطه مورخین و دیگر اندیشمندان علوم اجتماعی و خاصه جامعه‌شناسان و اقتصاددانان (بویژه اقتصاددانان مکتب تاریخی)، راه خود را پیموده و در پناه پیوند هرچه بیشتر علوم اجتماعی و انسانی در قرن بیستم نموده‌های پر رنگ تری یافته است. تاریخ‌نگاری اقتصادی هنگامی که مطالعه وجوه ساختاری حیات جمعی انسان مورد اهتمام قرار گیرد موضوعیت پیدا می‌کند و می‌توان از آن در جهت شناخت کنش‌های اقتصادی انسان در عهود گذشته کمک گرفت. چنین رهیافتی از این حیث که زمینه را برای مطالعات هرچه بیشتر تخصصی و توجه جدی‌تر به جوانب مختلف حیات اجتماعی انسان در گذشته فراهم می‌کند اهمیت دارد و می‌تواند در وجوه ساختاری و معرفت‌شناسی به ارتقای دانش تاریخ کمک کند. با مطالعه وجه اقتصادی حیات انسان امکان درک بین رشته‌ای گذشته در پرتو ارتباط متقابل اقتصاد و تاریخ فراهم می‌شود و می‌توان گذشته را - با در نظر داشتن تداخل افق‌های حال و گذشته در پناه اندیشه مورخ - به گونه‌ای معطوف به زمان حال مورد مطالعه قرار داد.



## منابع

- ۱- ابن خلدون و عقلانیت، در: [www/nafsaniatblogfa.com](http://www/nafsaniatblogfa.com)
- ۲- ابن خلدون، ابوزید محمد بن عبدالرحمن (۱۳۸۵) مقدمه. ترجمه محمد پروین گنابادی. چاپ ۱۱. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۳- احمدی، بابک (۱۳۷۳) مدرنیته و اندیشه انتقادی. تهران: نشر مرکز.
- ۴- باتامور، تام (۱۳۷۵) مکتب فرانکفورت. ترجمه حسینعلی نوذری. تهران: نشر نی.
- ۵- برک، پیتر (۱۳۸۱) تاریخ و نظریه اجتماعی. ترجمه غلامرضا جمشیدیها. تهران: دانشگاه تهران.
- ۶- تفضلی، فریدون (۱۳۷۲) تاریخ اندیشه های اقتصادی (از افلاطون تا دوره معاصر). تهران: نشر نی.
- ۷- توانایان فرد، حسن (۱۳۶۱) تاریخ اندیشه های اسلامی در جهان اسلام. تهران: نشر و پژوهش اسلامی.
- ۸- روسنائو، پائولین مری (۱۳۸۰) پست مدرنیسم و علوم اجتماعی. ترجمه محمد حسین کاظم زاده. تهران: نشر آتیه.
- ۹- طباطبائی، جواد (۱۳۷۹) ابن خلدون و علوم اجتماعی، وضعیت علوم اجتماعی در تمدن اسلامی. چاپ ۲. تهران: طرح نو.
- ۱۰- کاپلستون، فردریک (۱۳۸۰) تاریخ فلسفه. ترجمه اسماعیل سعادت و منوچهر بزرگمهر. جلد ۶. چاپ ۳. تهران: انتشارات سروش و علمی و فرهنگی و سروش.
- ۱۱- کاتوزیان، محمد علی (۱۳۵۸) آدام اسمیت و ثروت ملل. تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی.
- ۱۲- کار، ادوارد هالت (۱۳۷۸) تاریخ چیست؟ ترجمه حسن کامشاد. چاپ ۵. تهران: خوارزمی.
- ۱۳- کالینگوود، آر، جی (۱۳۸۵) مفهوم کلی تاریخ. ترجمه علی اکبر مهدیان. تهران: اختران.

- ۱۴- گیلدر هوس، مارک.ت. (۱۳۸۵) **تاریخ تخصصی در قرون اخیر**. در: گری جی همیلتون و دیگران، تاریخ نگاری و جامعه شناسی تاریخی. ترجمه هاشم آقاجری. تهران: کویر.
- ۱۵- لوید، کریستوفر (۱۳۷۹) **تیین ساختارهای اقتصادی و اجتماعی**: رابطه اقتصاد و تاریخ، در: فلسفه تاریخ، روش شناسی و تاریخ نگاری. ترجمه حسینعلی نوذری. تهران: طرح نو.
- ۱۶- مجتهدی، کریم (۱۳۸۱) **فلسفه تاریخ**. تهران: سروش.
- ۱۷- مهدی، محسن (۱۳۷۳) **فلسفه تاریخ ابن خلدون**. ترجمه مجید مسعودی. چاپ ۳. تهران: علمی و فرهنگی.
- ۱۸- نف، امری (۱۳۴۰) **فلسفه تاریخ**. ترجمه عبدالله فریار. تهران: فرانکلین.
- ۱۹- وبر، ماکس (۱۳۸۴) **اقتصاد و جامعه**. ترجمه عباس منوچهری و دیگران. تهران: سمت.
- ۲۰- ——— (۱۳۸۲) **اخلاق پروتستانی و روح سرمایه داری**. ترجمه عبدالکریم رشیدیان و پریسا منوچهری کاشانی. چاپ ۲. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۲۱- وینست، اندرو (۱۳۷۸) **ایدئولوژی های مدرن سیاسی**. ترجمه مرتضی ثاقب فر. تهران: ققنوس.
- ۲۲- استنفورد، مایکل (۱۳۸۴) **درآمدی بر تاریخ پژوهشی**. ترجمه مسعود صادقی. تهران: سمت و دانشگاه امام صادق(ع).
- ۲۳- پولارد، سیدنی (۱۳۵۴) **اندیشه ترقی تاریخ و جامعه**. ترجمه حسین اسدپور پیرانفر. تهران: امیرکبیر.

24- Whig History (idea) by bobby, In: WWW.everything2. Com.